دامگه مهاجرت و آینده تمدنی ایران

نقدی بر سخنرانی «محسن رنانی» با عنوان «چرا مهاجرت نمی‌کنم»

فریدون علی‌مازندرانی . حسن فتاحی . احسان دستغیب . مصطفی روستایی

فردوسی بزرگ که نماینده تمدن ایران است و حافظ گوهر آن

اولین نکته اساسـی که باید در فرایند توسـعه ایران فهمیده شود این است که ما هنوز بذری را که ایجادکننده آن درخت است، نیافته‌ایم. بعد هم نمی‌دانیم که حتی اگر بذر را یافتیم و کاشتیم، چگونه به آن آب‌وهوا و آفتاب برساند تا این درخت رشد کند. این‌گونه است که تلاش می‌کنیم از طریق شبیه‌سازی ظواهر آن «درخت» را به دست آوریم.
زنده‌یاد دکتر «حسین عظیمی‌آرانی»

انگیزه نوشـتن این مقاله بلند به سخنرانی پربازدید و پربسامد یکی از اقتصاددانان خوب کشورمان که سال‌های درازی را به مسائل توسعه ایران پرداخته، بازمی‌گردد. «محسن رنانی» استادتمام اقتصاد دانشگاه اصفهان اسـت و تخصص مطالعات توسعه است. او چندین کتاب خوب نوشـته و ترجمه کرده. برای کتاب‌هـای خیلی خوبی همچون پوپولیسم ایرانی مقدمه نوشته، سخنرانی‌های بسیار روشنگر و پرباری دارد و نوشـته‌هایش برای بسیاری ازجمله نویسندگان این مقاله چراغ راه بوده تا بیاموزند. به باور نویسـندگان ایـن مقاله، دو کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشـه اتمی ایران» و «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» از درخشان‌ترین آثار «رنانی» هسـتند که بارها مورد استفاده نویسندگان مقاله قرار گرفته‌اند. سـخنرانی‌ها و مقالاتی که در تارنمای شـخصی «رنانی» منتشر می‌شـود هم جملگی حاوی نکات ارزنده‌اند. «رنانی» از آن دسـته افرادی است که دو ویژگی مهم دارد. نخست اینکه بسیار به «گفت‌وگو و رواداری» بها می‌دهد. دیگر اینکه دغدغه توسعه ایران را دارد و این مسـئله را نه‌فقط به شکل پروژه‌ای دانشگاهی می‌نگرد؛ بلکه آن را رسالتی شخصی در قبال میهن و مردم می‌داند. گشاده‌رویی ایشـان در پذیرش نقد و بازبودن درهای گفت‌وگو با او چنان است که حتی به کسـانی که نزد او بسـیار آموخته‌اند، این امکان را می‌دهد که درهای گفت‌وگو با وی را درباره اندیشه‌هایش باز کنند. ویژگی ستودنی که کیمیاسـت. بنابراین ما هـم به خودمان اجـازه دادیم با همکاری روزنامه «شـرق» سـخنرانی جدید ایشـان را با عنوان «چرا مهاجرت نمی‌کنم» نقد کنیـم. در حقیقت آنچه می‌خواهیم بگوییم نامش نقد نیسـت چون با «رنانی» در چند چیز مشـترک هسـتیم. نخسـت اینکه همچون او دغدغه و اندوه ایران عزیزمان را داریم. این نوشـته بیشـتر گشـودن دری است که امکان گفت‌وگو را فراهم آورد تا دست‌به‌دست هـم بتوانیم بـرای پدیده‌ای که گریبان‌گیر کشـورمان اسـت، چاره‌ای بیندیشـیم. دیگر اینکه ما عمیقا بر این باوریم، «رنانی» و ما و بسـیاری دیگر، جملگی در یک کشتی نشسته‌ایم و همگی می‌خواهیم این کشتی گران‌بها را از دل دریای توفانی به سلامت عبور دهیم. حتی شاید بتوان نام این نوشته را دلنوشته نویسندگان به نمایندگی از سه نسل متفاوت ایرانیان دانسـت. پیش از آغاز می‌خواهیم چند نکته را یادآور شـویم. نخسـت اینکه هر چهار نویسـنده این مقاله تجربه زندگی در غرب را دارند و تجربه‌شـان هم دقیقا همانند «رنانی» است. یعنی اقامت‌های متوالی کوتاه‌مدت چند ماه و چندسـاله. بنابراین هر چهار نفر با فضای زیست غربی تا حدی که بتوانند شفاف ببینند و بنویسند، از تجربه کافی برخوردارند. گذشته از این هر چهار نفر دوستان و آشنایان و همکارانی در غرب دارند و از احوال مهاجران در سـطح‌های مختلف، از مدیران ارشـد پروژه‌های علمی گرفته تا دانشجویان، اطلاع دارند. دیگر اینکه پیش از نوشـتن این مقاله، لینک گفت‌وگوی «رنانی» در یوتیوب را که مرجع اصلی این نوشـته است، برای دوسـتان زیادی از دانشگاه‌های دورافتاده داخل کشور گرفته تا پژوهشـگرانی در سرن و جاهای دیگر فرسـتادیم تا نظرات همه را بشـنویم و درنهایت مطلبی بنویسیم که بازتابنـده دیدگاه تعداد زیادی از افراد باشـد. بازتاب‌هـا متفاوت بود، اما اشـتراک بخش زیادی از نظرات موافق نبودن با روشمندی علمی «رنانی» در ارائه مطلب بود. ازآنجایی‌که می‌دانیم برای استاد اقتصاد توسـعه عزیز کشورمان بیش از هر چیزی حل مسئله و برداشتن گامی برای ایران مهم‌تر است؛ دست‌به‌کار شدیم تا این مقاله را بنویسیم؛ اما مایلیم پیش از آغاز از «رنانی» و همت بلند او، از جسـارت او و از قلب تپنده‌اش برای ایران قدردانی کنیـم. با صحبت‌های «رنانی» موافق یا مخالف باشـیم، در واژگان او «مهر میهن» می‌درخشد. ما نیز همچون «رنانی»، بارها هنگام صحبت درباره این نوشته چشمان‌مان اشک‌آلوده شده و غمی سنگین روی قلب خود حس کردیم. نکته دیگر اینکه شاید از خود بپرسـید چرا نقل‌قولی از زنده‌یاد «حسـین عظیمی‌آرانی» را با محوریت توسعه نوشته‌ایم برای مقاله‌ای درباره مهاجرت! دلیلش این اسـت که به باور ما بحران مهاجرت هم به داسـتان غم‌انگیز توسعه در ایران ربط دارد و توسـعه ایران مهم‌ترین چالش پیش‌روی کشـور اسـت. توجه شـما را به این مسـئله جلب می‌کنیم که در این مقاله به‌هیچ‌روی از تحلیل‌های تکنیکی دشـوار بهره نخواهیم گرفت. هدف ما نقد یا گفت‌وگویی در نهایت سـادگی و شفافیت است. نکته پایانی اینکه «رنانی» بی‌شـک ملاحظاتی دارد و بسیاری نکته‌ها را نگفت. ما نیز همچون ایشان ملاحظاتی را لحاظ کردیم و از بیان آن چشم‌پوشی کردیم و به ذکاوت خوانندگان سپردیم.

ایران کجاست و ایرانی کیست

همان‌طور کـه می‌دانید موضوع نوشـته درباره مهاجرت اسـت. پس خوب اسـت با این پرسش شـروع کنیم که ایران کجاست و چه کسـی ایرانی است. پاسـخی که ما به این پرسـش می‌دهیم، دیدگاه خودمان اسـت و شاید پسـند همگان نباشـد. ایران تنها یک کشور یا یک ملت نیسـت. ایران پدیده‌ای است بی‌همتا و نادر در تاریخ جهان. درحال‌حاضر نزدیک به دویسـت کشور ثبت‌شده در جهان وجود دارد، امـا ایران کهن‌تریـن یا از کهن‌ترین دولت‌های جهان اسـت. پیشـینه دیپلماتیک و فرهنگی ایران بخشـی از تمدن بشری به شمار می‌رود و آنچه ما با نام ایران می‌شناسـیم درواقع برآمده از فرهنگ، جهان‌بینی، همزیسـتی، جنگ‌ها و صلح‌ها، اندرکنش با دیگـر ملل و پایمردی در نگهداری از ایران به معنای گوهری از تمدن بشـری است که مردمان آن با اندیشـه و جان‌فشـانی آن را پاس داشته‌اند. بنابراین ایران، صرفا مرزهایی جغرافیایی با تنش‌های سیاسـی امروز و دیروز نیسـت بلکه مرزهایـی به‌مراتب وسـیع‌تر از مرزهـای جغرافیایی امـروزش دارد. مرزهایی که نامش را ایرانشهر می‌گذاریم. این سرزمین درخشش‌های رشـک‌برانگیزی در تاریخ دارد؛ همچون هخامنشیان و نخستین دولت سراسری در تاریخ بشر. سرزمینی که همواره تنوع چشمگیری از زبان‌ها، ادیـان، قوم‌ها و نژادها را در دل خود جای داده و زبان‌های گوناگون در آن جاری بوده‌اند. زبان فارسی هم که درواقع زبان ایرانشهر است و به هیچ قومی تعلق ندارد، ازجمله ویژگی‌های شـاخص و درخشان ایران است که همواره عامل همبستگی مردمان ایران‌زمین در برابر مهاجمان عرب و مغول در سـده‌های پیشـین بوده و هنوز هم این همبستگی با تمام فرازوفـرودش ادامه دارد. در یک کلام ایران گوهر درخشـانی از تمدن بشـر است و ایرانی کسی اسـت که به ایران؛ به یکپارچگی آن، بـه فرهنگ کهن آن، به تاریـخ و آداب و سـنت‌های آن و به مردمان آن، خـود را پایبند می‌داند و آن را دوسـت دارد و در حراسـت از این میراث بشـری تلاش می‌کند. ایرانی‌بودن را نه به زیسـتن در مرزهای جغرافیایی‌اش محدود می‌کنیم و نه حتی به کسـی که شناسنامه‌اش ایرانی است. چه بسیار کسانی که تا چندین نسل در ایران زاده شده‌اند، امـا نه‌تنها مهر میهن ندارند، بلکه بسـیار بر پیکر ایـران زخم زده‌اند، چه زخم جهل و چه زخم تاراج. کسـانی هم بوده‌اند که زادگاهشـان سـرزمین‌های دوردست بوده که در پی شـناخت گوهر وجودی ایران، به آن دل بسـته‌اند و از پژوهشگران این کشـور کهن شده‌اند و به دنیا شناسانده‌اند. این دسـته از افراد به باور ما ایرانی‌اند. لازم است به این نکته اشـاره کنیم که تاریخ ایران فرازوفرود بسـیار داشته است، زمانی دانشـمندانی از یونان به ایران مهاجرت کردند، زمانی ایران به دسـت مهاجمان عرب و مغول فتح شـد و دوباره برخاسـت. زمانی خاک از دسـت دادیم و زمانی هم در اندیشه نوسـازی ایران برآمدیم. اما آنها که خواب شومی برای ایران دیده‌اند، بدانند ایران به مدد مردمانش که مهر میهن دارند، از گردنه‌های دشـوار عبور خواهد کرد و این رسـالت ایرانیان اسـت تا دسـت و دل و دانش را برای پاسداشت ایران به کار بندند. در پایان این نکته را باید بگوییم که نوشته ما ابدا به معنای برتر دانستن فرهنگ و تمدن ایران نیست. اساسا رتبه‌بندی‌ای در کار نیست؛ چه بسا در همسایگی ما و نیز در بقیه جهان کشورهای نوبه‌پاخاسته‌ای باشند که در شاخص‌های توسعه ده‌ها قدم از کشورهای کهن همچون ایران و مصر جلوتر باشند.

جانِ کلام «رنانی»

عنوان سخنرانی «محسـن رنانی»، «چرا مهاجرت نمی‌کنم» است. او در این سـخنرانی یک‌سـاعت‌و نیمی قصد دارد چند چیز را نشـان دهد. فهم ما از صحبت‌های «رنانی» چنین اسـت که او دو نگرانی را هم‌زمان دارد. نگرانی نخسـت او از آهنگ شتاب‌دار مهاجرت نخبگان از کشـور اسـت که خطرهای جدی را هم برای کیان ایران امروز، هم برای حاکمیت و هم ایرانشـهر کهن در پی دارد. نگرانی دوم او فزونی مهاجرت‌های بی‌رویه است. «رنانی» می‌کوشد تا هر دو خطر را گوشزد کنـد و میان ایـن دو ارتباطی برقرار کند. همیـن اول کار بگوییم که او نسـخه‌ای کلی نمی‌پیچد، به کسی هم توصیه ماندن یا رفتن نمی‌کند. «رنانی» با تکیه بر تجربه شـخصی‌اش، با تکیه بر فهمش از توسـعه و ایـران، می‌گویـد مهاجرت بـرای خیلی‌ها پر تبعات اسـت؛ هم در مقیـاس فردی و هم در مقیاس ملی. صحبت‌هـای «رنانی» با مثالی از خانواده‌ای ایرانی شـروع می‌شـود که در پی مهاجـرت غیرقانونی جانشـان را از دسـت دادند و به این وسـیله هزینه‌های پیدا و پنهان مهاجرت را برمی‌شمارد و تصمیم‌گیری را به افراد واگذار می‌کند. او با این پرسش شروع می‌کند که «من که هستم؟» و پاسخ می‌دهد: انسانِ باورمنـدِ ایرانیِ دانش‌آموختـه اقتصاد. انسـان‌بودن را با خودآگاهی می‌شناسـد، باورمندی را از جنس خودآگاهـی می‌داند، ایرانی‌بودن را با دو پارامتر «رندی و عاشـقی» تعریـف می‌کند و اقتصاددان بودنش را در حداکثر سـود و بیشـترین فایده از زندگی و نیـز تخصیص منابع کمیاب به نیازهای بی‌شـمار می‌داند. «رنانی» دو مرحله که ما نامش را چرخـه می‌گذاریم معرفی می‌کند و می‌گوید رسـالت آدمی در طی این چرخه‌ها است. چرخه نخسـت «هوش-آگاهی-خودآگاهی» است که به ترتیب فهم نسـبت‌ها، فهم نسبت‌های کلان و فهم نسبت‌ها در مقیاس کیهانی را شـامل می‌شـود. «رنانی» معتقد اسـت در مرحله خودآگاهی «انسان‌بودگی» آغاز می‌شود و مأموریت بشر رسیدن هرچه سریع‌تر به مرحله خودآگاهی است. «رنانی» می‌گوید عمر گران‌بهاترین سـرمایه زندگی اسـت و با مصرف آن هرچه تولید کنیم ضرر کرده‌ایم مگر در انسـان‌بودگی خودمان رشـد کنیم و «بسـط وجودی» بیابیم. بسـط وجودی هم یعنـی ثبات درونـی در تلاطـم و دغدغه‌های از هوش به خودآگاهی رسـیده. سپس مهم‌ترین چرخه که ستون فقرات صحبت‌های اوسـت را معرفـی می‌کند. چرخه «معیشـت-منزلت-فضیلت». «رنانی» «معیشـت، منزلت، فضیلت» را به «هوش، آگاهی، خودآگاهی» نگاشت می‌کند و یکی از «جان کلام»هایش همین‌جاست. او می‌گوید آدمی باید در گذر از معیشـت به منزلت و سـپس فضیلت باید سـریع حرکت کند، در انسـان‌بودگی پیش بـرود و جوری حرکت کند که به مرحله پیشـین بازنگردد. از سویی برای انسان توانایی، عمر، سـلامت و جز آن که «رنانی» همگی را انرژی می‌نامد محدود اسـت و بایـد به‌بهینه مصرف شـود. اینجا از نقاط عطف صحبت‌های ایشـان است. به باور «رنانی» مهاجرت تعداد زیادی از افراد را به مراحل قبلی بازمی‌گرداند. آنکه در مرحله فضیلت است به منزلت یا حتی معیشت بازمی‌گردد و آنکه در منزلت اسـت به معیشـت برگشـت می‌خورد. نمی‌گوید درباره همه صادق اسـت، اما درباره خیلی‌ها درست است. بنابرایـن در نظر «رنانی» مهاجرت برای خیلی‌ها بازگشـت به مراحل قبـل، هدررفت انرژی و آسـیب به بسـط وجودی اسـت. او می‌گوید مهاجران سه دسته‌اند. کسانی که در ایران در مرحله معیشت گرفتارند و با مهاجرت هم در خدمت «نظم آهنین» غرب خواهند بود و حداکثر تا مرحلـه منزلت بالا می‌روند. برای این دسـته کولبری به تی‌کشـی تبدیل می‌شـود و این در حالی است که دست‌فروشی در ایران آسان‌تر از ظرف‌شـویی در غرب است. دسـته دوم در ایران در مرحله منزلت هسـتند و اگر ظرفیت‌ها و توانایی‌های‌شان کامل نباشد در غرب دوباره به مرحله معیشت بازگشـت می‌خورند. دسته آخر هم کسانی‌اند که در ایران در مرحله فضیلت یا معنویت هسـتند. «رنانی» معتقد است اساسـا فردی در مرحله فضیلت چه نیازی بـه مهاجرت دارد؟ ایران امروز برای چنین کسی برای بسـط وجودی‌اش شرایط مهیاتری دارد. «رنانی» سـختی‌ها را سـازنده می‌داند و نبود فشار روی روح آدمی را عامل رفاه و رخوت می‌خواند. فهم ما چنین اسـت که رنانی منکر این نیسـت که در غرب هم بسـیاری به فضیلت می‌رسند، اما اساسا غرب بحران فضیلت دارد. موضوع دیگری که «رنانی» مطرح می‌کند «بستر امن فرهنگی» اسـت. او می‌گوید اینجا در و دیوار با ما سخن می‌گوید و محیط حافظه دارد، اما در کشـور مقصد سـکوت حکمفرماسـت و انتقال از بسـتر امن فرهنگی به بسـتر فرهنگی دیگـر مانند جداکردن فرزند از مادر و سـپردنش به نامادری اسـت. دقـت کنید که «رنانی» نمی‌گوید نامادری بد اسـت؛ بلکه به جایگاه مادر تأکید دارد. «رنانی» مهاجرت والدین به خاطر فرزندان را خطرناک می‌داند و معتقد اسـت در کشـور مقصد که با فرهنگ ما سازگار نیست والدین اجازه ارتباط با محیط امن آنجا را به دلایل گوناگون نمی‌دهند؛ بنابراین یا بچه آسـیب خواهد دید یا والدین. مهاجـرت به خاطر آزادی بحث بعدی «رنانی» اسـت. «رنانی» بر این باور اسـت که مهاجرت‌کنندگان نبود آزادی را عامل مهمـی می‌دانند و منظورشـان از نبـود آزادی، محدودیت در آزادی‌های سیاسی و اجتماعی اسـت. ادامه می‌دهد که انسان در هر آنچه کمبود دارد، تمرکز می‌کند و ارزش آن را بیش‌برآورد می‌شمارد. بدین‌سـان آزادی‌های سیاسـی و اجتماعی غرب را بیش‌برآورد کرده، نبود آزادی‌هـای آنجا را نمی‌بیند و آزادی‌های دیگـر در ایران هم به چشمش نمی‌آید. جان کلامش این است که ایرانی‌ها تمرکزشان روی آزادی‌های سـلبی اسـت. او می‌گوید در غرب نظم آهنین آزادی‌ها را محدود می‌کند؛ درحالی‌کـه در ایران همان آزادی‌ها را داریم. از منظر «رنانی» آزادی‌های ما در سـطح فردی از غرب بیشتر است و امکانات اجتماعـی برآمده از همیـن آزادی‌های فردی به‌مثابه آزادی اسـت. «رنانی» پذیرش اجبارهای سیاسی و اجتماعی را در کنار دیگر اجبارها همچون ملیت و جنسـیت و خانواده را امری شـدنی می‌داند و اینها را در بیشـتر موارد دلیل خوبی برای مهاجـرت نمی‌داند. بحث دیگر «رنانی» دوگانه «عدل-فضل» است. به گفته «رنانی» عدل یعنی اقدام مطابق قانون و فضل یعنی دَهِش بی‌منت. در جامعه هم باید عدل و فضل در تعادل باشـند. اگر عدل غلبه کرد جامعه مکانیکی می‌شود و اگر فضل چیره شد به سمت آشوب می‌رود. از دیدگاه «رنانی» جامعه باید با عدل کار کند، اما مناسـبات فردی فضل می‌طلبد. غرب در عدل بسـیار توسعه‌یافته اسـت، اما در فضل عقب اسـت و ایران برعکس اسـت. بحث دیگر «رنانی» «ناهماهنگی شـناختی» اسـت. «رنانی» می‌گوید جهانِ ذهنـی و عالم واقع در ذهن مهاجر با هم فاصله دارد و پس از مهاجـرت، دیر یا زود باید تدبیری برایش بیندیشـد. در غرب با دریایی از ناهماهنگی شـناختی روبه‌رو هسـتیم که امکان تغییرش را نداریم و چـاره‌ای نمی‌ماند مگر تغییر خودمان؛ نتیجه آنکه مرحله منزلت و فضیلت از میان می‌رود. «رنانی» دوگانه دیگری را هم معرفی می‌کنـد: «امکان و انتخاب». امکان گزینه‌های بازگشـت‌پذیر اسـت و انتخاب گزینه‌های بی‌بازگشت. او می‌گوید در ایران امکان اینکه چیزی را مثلا شغل، کم‌هزینه عوض کنیم وجود دارد، اما در غرب دیگر آنچه انتخاب شـد به‌سختی تغییرپذیر است. بخش پایانی صحبت «محسن رنانـی» به «گوهر ایران در خطر اسـت» اختصـاص دارد که به دلیل اهمیت آن، بخشی جدا به آن اختصاص داده‌ایم.

گوهر ایران در خطر است

«محسـن رنانی»، اسـتاد اقتصاد توسـعه، در چند دقیقـه پایانی صحبتش موضوعی را پیش کشـید که دل هر میهن‌دوستی را به درد مـی‌آورد و هر خردمندی را که بـا ایران زلف بر هم گـره زده به فکر فرو می‌برد که چه باید کـرد. او با بغضی در گلو می‌گوید «گوهر ایران در خطر» اسـت. یعنی مهاجرت‌های گسـترده نه‌تنها نظام تدبیر را از افراد کارآمـد تهی کرده؛ روزبـه‌روز آن را ناکارآمدتر کرده؛ بلکه دچار اسـتهلاک تمدنی شـده‌ایم. حجم خروج از کشور به گونه‌ای است که وارد فرسایش تمدنی شـده‌ایم. طبقه متوسط فرهنگی کشور در حال فرسودگی است و با خروج نخبگان طبقه متوسط از میان خواهد رفت. کار نخبگان در جامعه تعادل‌بخشـی و ایجاد گفت‌وگو است. جامعه بدون نخبگانش بی‌لنگر اسـت. نخبگان میخ‌های ثبات جامعه هستند و در نبودشان عقلانیت کاهش می‌یابد. جامعه‌ای که فقیر و کم‌دانش باشـد، عقلانیت هم کاهشـی رفتار کند، به بحران دچار می‌شود. کار نخبگان جامعه پایین‌آوردن امـکان بحران و در صورت بروز، مدیریت آن اسـت. جامعه بدون نخبگانش در بزنگاه‌هـای تاریخی با تخریب تمدنی روبه‌رو می‌شـود. او فرض می‌کند اگر مادر یا پدرمان سـرطان بگیرد، مهاجرت را کنار می‌گذاریم تا با مادرمان یا پدرمان زیسـت کنیم و عشـق بورزیم، امروز هم باید بمانیم و از گوهـر ایران مراقبت کنیم. ساختار مدیریتی بزرگ‌مقیاس خردمحور اندرکنش ندارد و فرایندهایش تخریبی اسـت. اگر نخبگان هم غیرعقلانی عمل کنند، میهن با بحران روبه‌رو خواهد شـد. او همـگان و خردمندان را بـه گفت‌وگوی ملی دعوت می‌کند تا بلکه جلوی موج فزاینده مهاجرت گرفته شود. اجازه دهید به دو نکته اشـاره کنیم. نخسـت اینکه تعریف «نخبگان» در این سخنرانی «رنانی»، نه‌فقط نخبگان دانشگاهی و پژوهشی است؛ بلکه تمام کسـانی که در سطح خانه و خانواده، محله و شهر در شغل‌های گوناگون که تعادل‌بخشـی دارند، خردمندانه تصمیم می‌گیرند، عقل و عشـق در آنها در توازن اسـت، به‌نوعی نخبه به شمار می‌روند. اجازه می‌خواهیم پیش از آنکه به بررسـی سـخنرانی «رنانی» بپردازیم، در این مورد که نخبگان میخ‌های تعادل‌اند و مانع سـوق‌یافتن کشـور به سیال‌شـدگی، چند مثال ملمـوس بزنیم تا هم مـردم بدانند نخبگان چه نقشـی دارنـد و هم حاکمیـت. وقتی جنگ هشت‌سـاله ایران و عراق شـروع شـد، ایران هنوز در بحران‌ها و پس‌لرزه‌های رویدادهای پس از سـال پنجاه‌وهفـت بود. در آن برهه افسـران و خلبانان جوان ارتش کشـورمان -که نویسنده اول و چهارم همین مقاله از خلبانان جـوان آن زمان بودنـد- درحالی‌که هزاران مشـکل سـاختاری هم داشـتند، میخ‌های حفظ و حراسـت از مرزهای میهن شـدند. وجود خلبانان توانسـت در شـش‌ماهه اول جنگ ماشـین جنگـی عراق را متوقـف کند. افسـران و خلبانان و مهندسـان جوان ارتـش با وجود دریایی از مشـکلات توانسـتند شـاهکار بیافرینند و ایـن نقش‌آفرینی نخبـگان همان میخ‌هایی بود که گوهـر ایران را حفظ کرد. تصور کنید اگر همین افسـران و خلبانان و جنگنده‌های‌شان و دیگر ادوات نبودند، امروز خسارت‌های جنگ چندین برابر بود. در بازه‌های دیگری از تاریخ معاصر ایران دانش‌آموختگان ایرانی در غرب به کشور بازگشتند و ثمره آن دسـتاوردهایی اسـت که هنوز هم پابرجاست. حتی گاهی یک نفر می‌تواند در نقش میخ ثبات عمل کند. تکاوران نیروی دریایی در همان روزهای نخسـت جنگ سی‌وهفت روز خرمشـهر را نگه داشتند و در عملیات آزادسازی آن زنده‌یاد تیمسـار «محمود اسکندری» با انهدام پل شـناور عراقی‌ها، مهم‌ترین دکمه آزادسـازی خرمشهر را فشار داد. «عباس دوران» سرنوشـت جنگ را در مقطعی عوض کرد. ازاین‌دست مثال‌ها در جنگ و صلح و در نهادهای صنعتی و دانشـگاهی می‌توان ده‌ها مورد نام برد. در همین همه‌گیری کرونا تصور کنید کشور با کمبود پزشک و پرسـتار به طور جدی روبه‌رو می‌شـد یا اینکه کادر درمان پا پس می‌کشـیدند. اما آنها ماندند و ناجی ایران شدند. اگر «عباس‌میرزا نایب‌السـلطنه» و «امیرکبیـر» نبودند، امروز ما با خسـران بزرگ‌تری روبـه‌رو بودیم. تأکید داریم قصد ما این نیسـت بگوییم افراد بمانند یا بروند، یا اینکـه چگونه رفتار کنند. صرفا می‌خواهیـم بگوییم در کنار تمام انتقادهایی که به این سـخنرانی «رنانی» وارد می‌دانیم، با دیدگاه او درباره نخبگان بسیار همدلیم.

چرخه‌های افول معیشت، منزلت، فضیلت

«رنانـی» آنچـه را که ما نامش را گذاشـتیم چرخه «معیشـت - منزلت-فضیلـت» را به‌نوعی رسـالت انسـان در زندگـی می‌داند و می‌گویـد آدمی با توان و انرژی محدود باید هرچه زودتر از معیشـت به منزلت و بعد فضیلت برسـد. این چرخه با سـه پارامتر را می‌توان به سـه‌گانه «هوش-آگاهی-خودآگاهی» نگاشـت کرد یا حتی هم‌ارز «رشد-پیشرفت-توسعه» خواند. اما مسئله اینجاست «رنانی» تعریفی دقیق از معیشـت ارائه نمی‌کند. ممکن اسـت در نگاه اول معیشـت همان معنای دم‌دسـتی نان شـب باشد. معیشـت شـاید حقوق ثابت و درآمدی برای گذران زندگی باشـد. بـه گونه‌ای که بتوان پس‌اندازی هم داشـت و به منزلت و فضیلت رفت. اما معیشـت فقط نان شب نیسـت. طیفی گسترده است. دست‌فروشـی که نمی‌داند در پایان روز چقدر فروش خواهد داشت تا کارفرمایی که در ظاهر صاحب مغازه‌ای است و ده کارگر دارد اما فروش‌ها پایین است و نمی‌داند چطور حقوق بدهـد یا تن بـه تعدیل نیرو بدهـد، تا کارخانه‌داری کـه صدها کارگر دارد، هزینه‌هـای نگهداری و تعمیر دارد و بسـیاری هزینه‌های دیگر؛ اما بنا به هزاران مشکل چرخ کارخانه نمی‌چرخد، جملگی در مرحله معیشـت گرفتار شده‌اند. نکته دیگر اینکه بنا به دلایلی که شما بهتر از ما می‌دانید، معیشت مشکل شـماره یک بخش زیادی از مردم است. حتی اعتراض‌های سال‌های اخیر ریشه معیشتی داشتند که گران‌شدن بنزین مثال عینی آن اسـت. بنابراین افراد با خود می‌اندیشند چه اینجا و چه آنجا مشـکل معیشـت دارم. پس جایی باشم که احتمال گذرم از مرحله معیشـت به منزلت بیشتر اسـت. در اینجا سؤال مهمی هم وجود دارد. اساسـا چند درصد افراد دغدغه‌شـان طی‌کردن سه‌گانه معیشـت و منزلت و فضیلت است. جامعه از افراد تشکیل شده است و باید برآورد درستی داشته باشیم که سرمایه‌های انسانی کشور چقدر بـه این چرخه بـاور دارند، چقدر خود را ملزم به رسـیدن به فضیلت و ارتباط با روح هسـتی می‌دانند؟ شما بسـیار بهتر از ما شاخص‌ها و ابرشاخص‌های توسـعه را می‌دانید. به نظر شما اگر کشوری همچون ایران و کشـور دیگری که در شـاخص‌های توسعه وضع خوب دارد را برای نمونـه برگزینیم و مردمانش را در تابع نرمـال توزیع کنیم، چند درصد هرکدام تمایل دارند به فضیلت برسـند؟ گمان ما بر این اسـت بخـش عمده‌ای از مردم واقعا درگیر فاز فضیلت نیسـتند. معیشـت می‌خواهند، سـپس منزلت و بعد رفاه و امنیت. به زبان دیگر خیلی‌ها درگیر این پرسـش «از کجـا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بـود» و «مرغ باغ ملکوتم نی‌ام از عالم خاک» نیسـتند. از صحبت‌های «رنانی» این‌گونه فهمیدیم که ایشـان می‌فرمایند قناعت کنیم تا به معنا برسـیم. البته ایشـان واژه «قناعت» را به کار نبردند. سؤال این است که نقطه توقف قناعت کجاسـت؟ نقطه بهینه میان قناعت‌کردن و چشم‌پوشـیدن از برخی آزادی‌ها برای رسیدن به معنا یا خودآگاهی یا فضیلت کجاست؟ توان روانی و تاب‌آوری افراد باهم متفاوت اسـت. عده کمی می‌توانند «ویکتور فرانکل» شـوند و در پس آن‌همه بحران و بدبختی‌ها، دوباره از نو بسـازند و نور امید در دلشان روشن شود و کتاب «آری به زندگی» بنویسـند. گفتنی درباره این چرخه بسیار اسـت، اما فقط به یک نکته اشـاره می‌کنیم. مشـکلات اقتصادی و نرخ افزایش تورم باعث شده در داخـل هم افـراد از مرحله فضیلت و منزلت به مرحله معیشـت پرتاب شـوند. یعنی این مسـئله صرفا به مهاجرت خلاصه نمی‌شود. مثال عینی آن هم بازنشسـتگانی هسـتند که مشـغول کار شـده‌اند؛ درحالی‌که وقت منزلت‌ورزی و فضیلت‌اندوزی‌شـان است. منظور ما بازنشسـتگان با حقوق نجومی در پسـت‌های مدیریتی که جای جوان نخبه‌ای را اشغال کرده نیسـت، منظور ما پیک موتوری و مسافرکشی است که بی‌شک شغل عزیز و شریف است، اما بنیه جوانی می‌خواهد نه ته‌مانده توان بازنشستگی. مثال عینی آن معلمانی هستند که شغل دوم دارند. افزایش بزه‌کاری‌های خُرد اسـت و سـرقت‌هایی که ریشه معیشتی دارند. معیشت به معنای نان شب و چرخیدن چرخ زندگی.

نظم یا آشفتگی: مسئله این است

یکی از مفاهیمی که «رنانی» در سخنرانی‌اش بارها به آن اشاره کرد «نظم آهنین» است. نخست اینکه تعریف دقیق و شسته‌رفته‌ای از نظم آهنین ارائه نکردند. اما فهم ما چنین اسـت که اجرای بی‌چون‌وچرای عدل و قانون است که برای ما ایرانی‌ها چندان ملموس نیست. اجازه می‌خواهیم به چند مسـئله ساده اشاره کنیم و درهای گفت‌وگو در این باره را بگشـاییم. «رنانی» سازش‌پذیری و سـازگاری انسان با محیط را چندان لحاظ نکردند. انسان موجودی سازگارپذیر است. ایرانی‌هایی که مهاجرت کرده‌اند با محیط سازگار شده‌اند. چه در ساختارهای عمومی جامعـه مقصد و چه در نهادهای دانشـگاهی و علمـی و صنعتی. از قضا وقتی پای صحبت‌های ایرانی‌های خارج از کشـور بنشـینید یکی از مـواردی که آن را نقطه قـوت غربِ توسـعه‌یافته می‌دانند، همین قانون‌مداری و اجرای دقیق آن اسـت. این تعریف حتی از زبان کسانی شـنیده می‌شود که در ایران حاضرند فراقانونی عمل کنند، اما در کشور مقصد جرئت ندارد پایشـان را کج بگذارند؛ بنابراین نظم آهنین سراسر سیاهی نیسـت. کارکرد دارد و امتحان شده است. به باور ما روی دیگر نظم آهنین آشـفتگی و آشوب اسـت. پدیده‌ای که نقض‌کننده صرفه اقتصادی داشـتن فرایندها در کشـور اسـت. نمی‌خواهیـم یک‌طرفه به قاضی برویم. قبول داریم که خیلی‌ها وقتـی مهاجرت می‌کنند در سیستم غربی تبدیل به «کارگران بامهارت» می‌شوند و چه بسا آن‌چنان که می‌توانند در کشور خودشان منشأ اثرات مفید باشند، آنجا نباشند. اما مسئله اینجاسـت که در عصر اطلاعات نخبگان با دانستن این موضوع مهاجـرت می‌کننـد. یعنـی کار کردن در نظـم آهنین را به آشـفتگی ترجیح می‌دهند. گذشـته از اینکه «رنانی» راه‌انـدازی کاری جدید در ایران امروز را سـاده‌تر از آنچه هسـت، می‌بینند. راه‌اندازی کاری جدید ده‌ها دست‌انداز دارد و ریسـک بالای بازگشتن سرمایه. آقای «رنانی» موضـوع فضل را پیش کشـیدند و گفتند در ایـران فضل بر عدل غلبه دارد. اول اینکه ناگفته پیداسـت مشـکلات معیشتی سبب شده آهنگ فضل کاهش یابد. مردم دهه شصت و هفتاد با مردم دهه نود از دریچه فضل یکی نیسـتند. ما می‌پذیریم پارامتر فضل در کالبد فرهنگ ایرانی وجـود دارد؛ اما اینکه در شـرایط نبود عدل و بحران معیشـت امکان فضل‌ورزی باشـد و کاهش نیابد موضوع دیگری اسـت. به زبان خیلی ساده فقر دامنه و بُرد فضل را کم می‌کند. ایرانی‌ها برای یافتن عدل (به معنای هر چیز و هرکس سر جای خودش بودن) و نیز معیشت پایدار و دستیابی به اهداف شخصی مهاجرت می‌کنند. اما همیشه هم این‌طور نیست که با محیط پیرامونی‌شـان ارتباط نگیرند. اگر استعداد آموختن داشته باشند که نخبگان معمولا دارند، زبان جدید یاد می‌گیرند و در پی کسـب دنیاهای جدید برمی‌آیند. از سویی اینترنت خیلی از مشکلات را حل کرده است. به‌راحتی با قوم‌وخویش و دوستان‌شان در ایران تماس می‌گیرند، درباره موضوعات دلخواه گفت‌وگو می‌کنند و دل‌تنگی‌شـان را رفع می‌کنند. در پس همه اینها و با سـبک و سنگین کردن مشکلات، تصمیم می‌گیرند بمانند یا بازگردند. آهنگ خروج از کشـور و نیز آهنگ بازگشـت به کشور نشان می‌دهد کجا ایستاده‌ایم و نظام تدبیر باید تمام توانش را به کار گیرد تا روند مهاجرت و بازگشـت را به تعادل برساند، البته اگر چنین چیزی در دستور کار باشد.

ریشه‌های پیدا و پنهان مهاجرت نخبگان

مهاجـرت ایرانیان پدیده‌ای نوظهور نیسـت و ایـن پدیده مختص ایرانیان هم نیسـت. «رنانی» در صحبت‌هایـش از «مولوی» نام برد. «مولوی»، شـاعر بلندمرتبه ایران، خودشـان به قونیه امروز مهاجرت کردند. ایـران هـم مهاجرپذیر بوده، و هـم مهاجرسـاز. «رنانی» در سـخنرانی‌اش به نکات ارزشمندی اشـاره کرد و خوشبختانه درهای گفت‌وگو را باز گذاشـت تا به مرحله حل مسـئله برسـیم. به باور ما باید نخسـت بیماری را بپذیریم بعد وارد فاز درمان شویم. درمان هم امری فنی و تکنیکی است. متخصصان باید جمع شوند و راهی بیابند. باید پدیده مهاجرت برای ایـران امروز و ایران فردا فرایند تبدیل تهدید به فرصت شـود و باید حلی بهینه داشته باشـد. بهینه با پارامترهای اقتصـادی کـه تابعی از زمـان باشـند. دلایل مهاجرت و ریشـه‌های پیدا و پنهان آن بسـیار اسـت و مـا نیز در حد تـوان و امکان مواردی را اشـاره می‌کنیم. از مهم‌ترین دلایل مهاجرت که ریشـه‌های پنهان دارد، سسـت‌شـدن ریسـمان‌های به‌ظاهر نامرئی اتصال بدنه مردمی جامعه با نظام تدبیر اسـت. تا ریسمان‌های دولت-مردم ترمیم نشود، جلوگیری از سـیل مهاجرت آسـان نخواهد بود. نابسامانی اقتصادی چیزی نیسـت که نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد، اما راه‌حل شاید در تغییر اولویت‌ها به نفع جلوگیری از مهاجرت نخبگان باشـد. خسارت خروج نخبگان از کشور سرسام‌آور و جبران‌ناپذیر است. مسئله اشتغال زنان و مشـکلات زنـان از دیگر دلایـل مهاجرت اسـت. تحلیل‌رفتن سـرمایه‌های اجتماعی و بحران بی‌کاری طبقـه درس‌خوانده از دیگر عوامل مهاجرت اسـت. می‌خواهیم جسـارت کنیـم و بگوییم حتی رابطه میـان نخبگان (در اینجا بـه معنای سـرمایه‌های اجتماعی و نمادین) با عموم مردم هم آسـیب دیده اسـت. سـرمایه‌های نمادین دیگر نمی‌توانند نخبگان را به مهاجرت‌نکردن قانع کنند. بحران محیط زیسـت و مسـئله آب را هم باید از دلایل مهاجـرت بدانیم. مهاجرت پدیده‌ای اسـت که می‌تواند روند «رشد-پیشرفت-توسـعه» را مختل کند. اگر می‌خواهیم کشـور را از توفان به ساحل توسعه برسانیم باید بپذیریم که نیازمند اصلاح هسـتیم. باور نویسـندگان مقاله حاضر این است که حل مسئله مهاجرت عزم ملیِ خردمندانه می‌خواهد. اصلاح ساختاری می‌طلبد و ریل‌گذاری درستِ سیاسی. نظام تدبیر باید به این نقطه برسـد که غنی‌ترین و مهم‌ترین و ارزشـمندترین گنج این کشور مردمان هسـتند. نیروی کار ماهر و نخبگان و فن‌آوران گنجی هسـتند که با وجود اینها می‌توانیم کشـتی را به ساحل توسعه برسانیم. پیکان صحبت‌هـای «رنانی» توسـعه و مهاجرت نبود، امـا ما خوش‌خلقی ایشـان و گشاده‌رویی‌شان را بهانه کردیم تا بگوییم مهاجرت با توسعه ارتباط دارد. دری را بگشـاییم و برای ایران عزیزمان انجام وظیفه کنیم تا متخصصان حل مسئله کنند.

چرا می‌خواهیـم مهاجرت کنیم یـا نکنیم؟ روایت‌های شـخصیِ بسط‌پذیر

«رنانـی» در سـخنرانی‌اش از مثال‌های شـخصی اسـتفاده کرد تا دیدگاهش را درباره مخاطرات پیـدا و پنهان مهاجرت بیان کند. از قضا بخش چشـمگیری از انتقادها متوجه همین مثال‌های شـخصی بودند که با تجربه‌های دیگران نقض‌پذیر هم می‌شـوند و مثال‌های متضاد آن بسـیار اسـت. این مثال‌ها حتی تعجب ما را هم برانگیخت. برای مثال ایشان دست‌فروشی در ایران را راحت‌تر از ظرف‌شویی در غرب می‌دانند. دست‌فروشـی در ایران مخاطرات بسـیار دارد. از دعوا سر جا پیداکردن برای پهن‌کردن بسـاط گرفته تا درگیری با مغازه‌داران، تا سرما و گرما و نداشتن بیمه و درگیری با مأموران شهرداری؛ مستقل از اینکه درآمدشان چقدر است. اما ظرف‌شویی در غرب (به معنای کشورهای توسعه‌یافته) شـغلی ثبت‌شده است. حقوق مشـخص و محل کار معین و کارفرمای معلـوم دارد. مثال بسـاط پهن‌کردن در چمن وسـط خیابان هم اگر در غربِ توسـعه‌یافته قدغن است سـلب آزادی نیست؛ بلکه حفظ زیبایی شـهر، کاهش هزینه‌های نگهداری و زیباسـازی، وادارکـردن نهادهای مربوط به ساخت جایگاه در مکان‌های مشخص و درنهایت حفظ ایمنی شـهروندان است. قصد نداریم به موشکافی مثال‌های «رنانی» بپردازیم بلکه می‌خواهیم با اجازه ایشان، ما هم مثال‌های شخصی بزنیم از اینکه چرا فرزندان‌مان (دو نویسنده بزرگ‌تر) و خودمان (دو نویسنده جوان‌تر) قصد مهاجرت داریم. می‌خواهیم بی‌پیرایه دلایل شـخصی خودمان را بگوییم که از قضا بسـط‌پذیر است و کم نیستند کسانی که چنین دلایلی دارند. مثال‌ها به ترتیب نویسندگان مقاله است.

● **مثال اول:** آقای «رنانی» عزیز این روزها در کنار تمام دغدغه‌هایی که دارم دل‌نگران یکی از همکاران خلبان بازنشسته هستم که هشت سال در جنگ و سی سال برای کشور انجام وظیفه کرده است و امروز گرفتار بیماری سرطان است و از تأمین دارو با قیمت‌های سرسام‌آور ناتوان. نه اینکه گمان کنید فضل نداریم. همه همکاران آستین همت بالا زده‌اند؛ اما فضل‌شان توان ندارد. حقوق بازنشستگی اجازه فضل نمی‌دهد. اگر بخواهـم صادقانه بگویم دل و جان من با ایران گره خورده اسـت؛ از مرحله معیشت و منزلت عبور کرده‌ام و مشغول نوشتن برای نسل بعد هستم، اما مشـکل اینجاست که حتی فرزندان و نوه‌هایم را نمی‌توانم بـه ماندن ترغیـب کنم. نوه‌هایم به مدارسـی می‌روند کـه درنهایت کارشان پرتاب اسـتعدادهای درخشـان ایران به غرب است و از شما چه پنهان غمی عمیق دارم اما تمایل به پیشـرفت فردی را نمی‌توانم انکار کنم. از سویی این اجازه را ندارم برای فرزندانم که صاحب فرزند هستند بگویم شما که مشکل معیشـت ندارید چرا می‌روید؟ فرزندان من هنوز مهاجرت نکرده‌اند، اما بیم آن را دارم.

● **مثال دوم:** آقای «رنانی» عزیز، من و همسرم قصد مهاجرت داریم. شـرم دارم بگویم مشکل معیشـت دارم درحالی‌که می‌دانم مردم تا چه حد گرفتارند؛ اما سـفره دونفره‌مان کوچک شـده است. دلیل من برای مهاجرت دو چیز اسـت. نخست تبعیض و بی‌عدالتی که در حق پدرم و خانواده‌ام رخ داد. باورش سـخت است اما پرونده‌ای که یک سـر آن به بنگاه‌داری صاحب داروخانه در تهران وصل اسـت و سر دیگر آن به دو فرد بالادسـتی، چنان خانمان‌مان را سـوزاند که پدرم به سـرطان بی‌عدالتی مبتلا شـد و چشـم از جهان فروبسـت بدون آنکه بتواند ذره‌ای حقش را بازسـتاند و حتی تهدید هم شده‌ایم. پنج سال اسـت ما و دیگرانی مانند ما اسـیر دادگاه هستیم و به نقطه‌ای رسـیده‌ام کـه می‌خواهم بپذیرم مـن، در جایگاه فـردی که دغدغه توسـعه ایران را دارد، برایش تلاش می‌کند، چشـم از درآمد بسته و مشـغول دانش‌ورزی و دانش‌گستری اسـت، چنان بی‌ارزش هستم که حتی نتوانسـته‌ام با مسـئولی بالادسـت صحبت کنم. این روزها بحث فرزندآوری داغ است. اجازه دهید خدمت‌تان بگویم نیاز نیست حاکمیت مدام بر طبل فرزندآوری بکوبد. من خود، کامل به اهمیت و ضرورت داشـتن فرزند اشراف دارم و از قضا از مخالفان تک‌فرزندی‌ام چون به دشـواری‌هایش آگاهم. اما جرئت ندارم صاحب فرزند شوم و در تأمین معیشـت آموزشـی و منزلت انسانی او درمانده شوم. رنج جانکاهی است که فردی بخواهد نام فرزندش را ایراندخت بگذارد اما به این فکر کند اگر روزی از او پرسـید چرا در قبال ظلمی که بر تو شد ماندی، چه بگویم! جان کلام اینکه آموخته‌ام توسـعه یعنی صبوری و تفکیـک رنج‌هایم از وظیفه‌ام در قبال میهـن، اما مهاجرت را برای بازیابی انسان‌بودگی و سـلامت روانی که بر اثر تبعیض و له‌شدن زیر چرخ‌دنده‌های فشـارهای ناعادلانه و نیز بقـای تکاملی‌ام و آرزوهای علمی‌ام که به توسـعه ایران گره خـورده، مانند دارویی تلخ ضروری می‌دانم و حتی بر این باورم باید محصول مهاجرت را به دسـتاوردی برای ایران تبدیل کرد.

● **مثال سوم:** آقای «رنانی» عزیز در جایی از صحبت‌هایتان گفتید اینجا آن‌چنان قدها کوتاه اسـت که امکان بلندشدن راحت است. به‌راستی بعد از سـال‌ها درس‌خوانـدن و تلاش برای مفیدبـودن برای جامعه در عرصـه‌ای که امروز بسـیار هم ضروری اسـت، در میان کوتاه‌قدان بلندقامت به نظر رسـیدن چه ارزشـی دارد و به چـه کار فرد و میهن می‌آید؟ آیا در چنین فضایی خواهم توانست به بسط وجودی و مرحله فضیلت برسـم؟ پاسخ من نه است. رنج‌ها می‌توانند سازنده باشند اما هدررفت انرژی و اجازه شـکوفایی ندادن رنج نیست، زخمی باز است. مـن نیز مهاجرت را همچون مثال بالا، به رغـم میل باطنی پذیرفته‌ام تا راهی باشـد برای بسـط وجودی فردی و توسـعه ایران. بهتر است سختی‌هایی را به جان بخریم که درختش میوه می‌دهد. برای خودمان و نسل فردای ایران.

● **مثال چهارم:** آقای دکتر «رنانی» عزیز، من هم بیش از سـی سـال کار تخصصی کرده‌ام. با پول کشـور در خارج از ایران درس خوانده‌ام، هشت سال انجام وظیفه کرده‌ام. پس از بازنشستگی هم نه صرفا برای معیشـت روزمره بلکه بـرای حمایت از فرزندانـم کار کرده‌ام. حالا با وجود جانبازی، باز هم مشغول کار هستم و همواره به جوان‌ها گفته‌ام کار، بها و عیار اسـت. با جوان‌ها کارهای پژوهشی می‌کنم اما یارای آن را نـدارم نه به جوانان و نه حتی فرزندانم بگویم مهاجرت نکنید. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این اسـت که نخبگان امروزی خیلی با مدل چرخه‌های شـما همراه نیسـتند. خطر کاهش میهن‌دوستی را هم به شـما یادآور می‌شوم که برای توسعه ایرانی که برایش جان‌ها داده‌ایم خطرناک اسـت. از سن من مهاجرت گذشـته است. دلیلی هم برایش ندارم اما به شـما می‌گویم که تاب جوانان و نخبگان کم شده است و من حق را به آنها می‌دهم. جوانی که آینده خودش را در خطر می‌بیند و ابتدایی‌ترین نیازها برایش رؤیا شـده، می‌پرسـد چگونه می‌توانم از گوهر ایران مراقبت کنم. برای ماندن جوانان در میهن که آرزوی دیرینه ماست، باید راهکارهای عملی و راهبردی بیابید.

● **مثال پنجم:** مثال پنجم را از دوسـت عزیـزی برگزیده‌ایم که از زنان پرتلاش در حوزه زنان اسـت. تخصصش در حقوق است و در شهری دور از پایتخت کارهای توسعه‌محور می‌کند و قصد مهاجرت ندارد؛ با یقین کامل می‌دانم که مهاجرت نکردنم اشـتباه بزرگی است. می‌دانم که رشـد علمی و اجتماعی‌ام بسـیار کند خواهد بود. با اینکه امنیت شـغلی، اجتماعی و رفاهی ندارم و این شامل خانواده‌ام و به‌خصوص پسرم و آینده‌اش هم می‌شود؛ ولی اصرار بر دوام و ادامه دارم تا زمانی که بتوانم نشـان دهم ماندن و کمک به تغییر از سوی افراد متخصص نسـبت به تحولات فرهنگی-اجتماعی تأثیـر بزرگی دارد. نه‌تنها نظام اجتماعی حاکم را با مؤلفه دموکراسـی منطبق نمی‌دانم بلکه بسـی دور از دسـترس قرار دارد. پس با اطلاع کافی از اینکه اگر تحولی هم بنا باشـد رخ دهد بسیار دور و کند خواهد بود، و با علم به اینکه شاید تمام تخصص، عمر، توان و اسـتعداد من کفـاف تجربه یک جامعه و زیست اجتماعی مبتنی بر دموکراسی و توسعه‌یافتگی را نداشته باشد، کمـاکان اصرار بر عدم مهاجرت دارم. به نظرم با خیل عظیم مهاجرت افراد متخصص روبه‌رو هسـتیم. علاوه بر تمام بحران‌ها، چالش‌های فرهنگی-اجتماعی مهاجران در سـایر کشورها و عوارض و پیامدهای منفی و مثبت آن، ترجیـح می‌دهم به‌عنوان فردی متخصص، حداقل در حوزه خودم توان و استعدادم را صرف تغییر و بهبود وضعیت زنان کنم. می‌دانم که ده‌ها نفر همچون من مشغول فعالیت هستند و یقینا این الهام‌بخش دیگران و نسـل‌های بعـد از من خواهد بود. به گمانم تأثیرگـذاری اجتماعی مثبت و ایجاد اندک تغییـری می‌تواند به افراد بـرای دوام و بقا و تلاش انگیزه دهد. گمـان می‌کنم مهم‌ترین عنصر مطلوب من در کسـب معنا تعالی‌دادن به انسانیت باشد. انسانیت به معنای فراتر از خود اندیشـیدن، به دنبال نفـع همگانی بودن. من در ماندن و مهاجرت‌نکردن به این معنا می‌رسم.

سازه ناهمساز «رنانی»

اگر بخواهیم نگاهی کلی به سـخنرانی «رنانی» داشته باشیم و از ایشـان بخواهیم این موارد را گره‌گشـایی کنند باید به موارد زیر اشاره کنیم. بخش عمده‌ای از سـخنرانی او، همچنان که خودشان هم تأکید کردند، در سطح فردی و خُرد است و افراد را هشدار می‌دهند که دچار خطـای ترکیب نشـوند. اما چند دقیقه پایانی سـخنرانی که از قضا از بخش‌های کلیدی اسـت و در رسـانه‌های اجتماعـی هم بیش از هر بخش دیگر همان چند دقیقه پایانی هم‌رسـانی شد، مهاجرت افراد را به بزرگ‌مقیاسِ کشـور پیوند می‌زند و از نخبگان (در چارچوب تعریف «رنانـی») می‌خواهد بمانند و با مادر خود یعنی میهن زیسـت کنند و عشـق کنند. فهم مـا از صحبت‌های چند دقیقه آخر چنین اسـت که «رنانی» افراد را به ماندن و ایثار برای میهن دعوت می‌کند. ایشان واژه «ایثار» را به کار نبردند؛ فهم ما و بسیاری دیگر چنین بود. ایراد نخست این است که اگر فرد عقلانی به این نتیجه برسد که حق با «رنانی» است و مهاجرت بسیار پرهزینه و هرزروی انرژی است؛ بنابراین دیگر ایثار نیاز نیست. اما اگر بناست نخبگان در همان چارچوب تعریف «رنانی»، ایثار کنند دیگر این‌همه مقدمه‌چینی نیاز نبود. برای اینکه موضوع شفاف‌تر شود از شما دعوت می‌کنیم در گوگل کلیدواژه دکتر «فریدون جنیدی» را جسـت‌وجو کنید. «فریدون جنیدی» اسـتاد ادبیات و شاهنامه‌پژوه اسـت. او تعریـف می‌کند که از یکـی از دانشـگاه‌های اروپایی از وی دعوت کردند برای اقامت طولانی‌مدت به آنجا برود. اسـتادی هم آمد ایران تا رسـما از وی دعوت کند. استاد اروپایی آمد و گفت همه چیز را برایتان مهیا می‌کنیم تا تشریف بیاورید. «جنیدی» در پاسخ می‌گوید من مادر پیری دارم که باید از او مراقبت کنم. استاد اروپایی می‌گوید اینکه مشکلی نیسـت، برای مادرتان هم ویزا صادر خواهد شد تا همراهتان بیاید. «جنیدی» می‌گوید مادرم خیلی پیر اسـت و توان راه‌رفتن ندارد. اسـتاد اروپایی می‌گوید این هم مشـکلی نیسـت، با امکانات پزشکی کامل ایشان را منتقل می‌کنیم. «جنیدی» از پنجره به کوه دماوند اشاره می‌کند و می‌گوید مادرم بسـیار پیر اسـت و نمی‌تواند حرکت کند. من باید اینجا باشم و از وی مراقبت کنم. در ابتدا این ویدئوی چند دقیقه‌ای استاد «جنیدی» برای بسیاری رشـک‌برانگیز، احترام‌برانگیز و ستودنی اسـت؛ اما در عالم واقع پرسش مهم چیز دیگری است. آقای «رنانی» عزیز، چند درصد نخبـگان جامعه قابلیت‌های فردی و آمادگی روانی و خانوادگـی و باورمندی برای ایثارگری دارند؟ گمان ما بر این اسـت که اگـر افراد را در تابع توزیع نرمال پخش کنیم، درصد کمی حاضرند با جان و دل ایثار کنند و بمانند و عشـق‌ورزی کنند با مادرشـان. قطعا درصـد کمی از افراد خواهند توانسـت مهاجرت کننـد، اما جان کلام ما این اسـت، ماندن از سـر اجبار کارایی و کارآمدی را کاهش خواهد داد. به‌ویژه اینکه حالا در عصر اطلاعات هسـتیم و رسـانه‌ها به کمک افراد آمده‌اند تا با جهان خارج از ایران در تماس باشـند و البته با شما موافقیم که بیشـتر خوبی‌ها را می‌بینند تا مشکلات. نقد دیگری که در کل می‌توان به صحبت‌های «رنانی» وارد دانست نداشتن آمار و اعداد و نمودار است. ای کاش ایشـان از مهاجران ایرانی به غرب و ترجیحا کشـورهای توسـعه‌یافته که بیشـترین مقصد ایرانیان اسـت، آماری می‌دادند تا بینندگان سخنرانی بتوانند درک شفاف‌تری از مشکلاتی که «رنانی» از آن سـخن می‌گوید داشته باشند. نکته دیگری که ای کاش «رنانی» به آن می‌پرداخت تصمیم‌های عقلانی پس از مهاجرت‌نکردن اسـت. «رنانی» در چارچوب دیدگاهش تکلیف مهاجرت را مشـخص کرد. عـده کثیری در چرخـه «معیشـت-منزلت-فضیلت» عقب‌گرد می‌کنند. از کارهای رده پایین شروع می‌کنند و با صرف انرژی بسیار در چرخ‌دنده‌های نظم آهنین به دسـتاوردهایی می‌رسند و بهایش را هم می‌پردازند. اما سـؤال اینجاست که نخبگان و همگانی که حالا به هر دلیلی، از حفظ گوهر ایران گرفتـه تا دلایل کاملا فردی، می‌مانند، باید در این شرایط دشوار اقتصادی کشور و دیگر تنگناها چه راه عقلانی در پیش گیرند تا چرخ زندگی‌شـان چنان بچرخـد که بتوانند از هوش به خودآگاهی و از معیشت به فضیلت برسند. اگر بخواهیم به خود اجازه دهیم و نقدی کلـی و در یک جمله به صحبت‌های «رنانی» داشـته باشیم این است که صحبت‌های ایشان درست است. از قضا کار خوبی کردند که روی دیگر سـکه مهاجرت را هم نشان دادند. زندگی در هیچ جای کره زمین «آب‌خوردن» و «فرش قرمز» و «عشـق‌وحال» نیست. کار رسـانه در اصطلاح «سوئیس» نشـان‌دادن جاهای دیگر است. اما مسئله این است که این صحبت‌ها بدون تعارف برای نسل جوان امروز که چگالی بالای نخبگان هم در همین نسل است، متقاعدکننده نیست.

آنچه «رنانی» نگفت

تـا اینجا تـلاش کردیم صادقانه، بـا حفـظ ادب کلام و ملاحظات، نقدهایمان را درباره سـخنرانی «رنانی» بگوییم. امـا نکته‌ای را نباید از قلم انداخـت. طی این مدت انتقادهایی به «رنانی» شـد که به باور ما از دو حال خارج نیسـت. یا سخنرانی او را کامل و با دقت گوش نکردند یـا صحبت‌های «رنانی» را بهانه‌ای کردند تا خـودی بنمایند. در هر دو حالت حل مسـئله صورت نگرفته. در این بخـش می‌خواهیم بگوییم «رنانـی» چه چیزهایی را نگفت و به او نسـبت داده‌اند؛ اما قبلش باید بگوییم چه کسـانی آنچه «رنانی» نگفت را به او نسـبت دادند. بخشی از جوانان کم‌سـن میهن بودند که جای شـگفتی نـدارد. آنها از وضع موجـود ناراحت‌اند و صحبت‌های «رنانـی» را با صبر و حوصله گوش نکرده‌انـد. ما روی جوانان نازنین میهن را می‌بوسـیم و دستشـان را به گرمی می‌فشـاریم. دوسـت داریم این نکته را بگوییم که باید در چنین شـرایطی با جوانان که سرمایه‌های فردای ایران هستند، مهربان بود. اما بخشی از نسبت‌های ناروا از جانب کسانی بود که از قضا خود، از عاملان وضع موجود هسـتند، امـا درحال‌حاضر در غرب نشسـته‌اند و نه‌تنها با اندیشـمندان داخل همدلـی ندارند؛ بلکه نمک بر زخم می‌پاشـند. مدعی‌اند اصلا وطن معنایی مدرن است و وطن آنجاست که دل خوش باشـد. انگار نه انگار که خودشان زمانی ریشـه در همین خاک داشتند و رشـد کردند و رفتند. «رنانـی» نگفت «مهاجرت نکنیـد» بلکه گفت «چرا خودش مهاجـرت نمی‌کند». بارها تأکید کـرد مهاجرت نه امری غیراخلاقی اسـت و نه امـری غیرعقلانی. او مهاجـرت را برای برخی توصیه کرد. شـرایط ایران امروز را مطلوب و عالی نخواند و کسی را به خاطر مهاجرت ملامت نکرد. «رنانی» نگفت نخبگان اگر بمانند بر صدر خواهند نشست و زمام امور به آنها سپرده خواهد شد. او در گفته‌هایش ماندن را وظیفه کسی نخواند. می‌توان به صحبت‌های ایشان انتقادهای بسـیاری وارد ساخت، اما خوب اسـت انصاف را رعایت کنیم، با واژگان بازی نکنیم که این کار به ایران بسیار آسیب‌ها رسانده است.

پرسش‌هایی از «رنانی»

پایان‌بخش این مقاله را به پرسش‌هایی که در مدت‌زمان گفت‌وگو با دوسـتان دیگر داشـتیم اختصاص داده‌ایم. اساسـا علاقه ما بر این بود که این مقاله در صفحه علم روزنامه «شـرق» چاپ شـود تا حتی با چاپ آن نشـان دهیم با مسـئله و مشـکلی مواجهیـم که اگرچه خاطرمان را رنجانده، امـا راه‌حل تکنیکی دارد و باید چارچوب علمی داشـت. در پایان بار دیگر از روزنامه «شـرق» ممنونیم که این دیدگاه ما را پذیرفت. نخسـتین سـؤالی که افراد زیادی آن را پرسـیدند از این قرار اسـت. آنچه «رنانـی» می‌گوید، اگرچه تجربه فردی اوسـت؛ اما برای مقیاس بزرگ کارکرد ندارد و بازدارندگی نخواهد داشـت. نسخه عملیاتـی دکتر «رنانی» چیسـت؟ به‌راسـتی برای کُند سـاختن روند مهاجـرت در چارچوبی عقلانی، واقع‌بینانـه و عملیاتی دکتر «رنانی» چه راهکاری برای همگان، نخبگان و حاکمیت دارد؟ سؤال دیگری که بیشتر نسل جوان درگیرش بودند این است که اگر بمانیم چه تصویری پیش‌روی‌مان است؟ پاسخی مبتنی بر تحلیل و نه کلی‌گویی‌های بدون کمیت. سـؤال دیگری که برای هر چهار نویسـنده این مقاله و بسیاری دیگر مطرح بود رابطه میان مهاجرت و توسعه بود. «رنانی» متخصص توسعه است و سؤال پیش‌رو این است. متوقف‌ساختن موج مهاجرت کار آسـانی نیست، حال با وجود این مهاجرت‌ها چگونه می‌توانیم این پدیده را به توسعه ایران گره بزنیم و به زبانی دیگر تهدید را به فرصت تبدیل کنیم. پرسـش دیگری که روی میز است درباره نقش حاکمیت اسـت. پیشنهادها یا نسخه عملیاتی «محسـن رنانی» برای حاکمیت، مستقل از اینکه گوش شـنوایی باشد یا نباشد، چیست؟ پرسش پایانی هم این اسـت کـه مهاجرت پدیـده‌ای جهانی شـده، دورنمای ایران در رونـد مهاجـرت به‌عنوان پدیده‌ای جهان‌شـمول چگونه اسـت و تجربه‌های دیگر کشورها چیست و چگونه می‌تواند به کمک ایران به کار گرفته شود؟

می‌خواهیـم پایان‌بخش این مقاله را با چند خط حرف‌های از سـر دلتنگی و میهن‌دوسـتی بگوییم. اشاره کردیم که نویسندگان این مقاله به واسـطه فاصله سنی، گویی پدران و پسران هستند. پدرانی که برای ایران تلاش کرده‌اند و پسـرانی که آموخته‌اند در هر جایی و هر حالی عقل و عشق‌شـان با آفتاب تابان ایران و شـیر غرّان این دیار کهن زلف به هم گره بزند. تک‌تک ما با گوشـت و پوسـت خود رنج دیده و زخم خورده‌ایم؛ امـا می‌دانیم ایران جز با پشـتکار و خردمندی مردمانش، جز با ریشه‌دواندن میهن‌دوسـتی در دل فرزندانش، جز با جان‌فشانی برای پاسداشت میراث و گوهر باشکوهش، هرگز راه توسعه را نخواهد پیمـود. بایـد بیاموزیم که درهای نقـد و گفت‌وگو باز شـود، قانون و انسان‌دوسـتی جاری شـود و خردورزی همراه با احسـاس مسئولیت در قبـال میهن در رگ‌های‌مان جریان یابـد. در هر حالی و هر جایی از خودمان بپرسیم ما برای میهن چه کرده‌ایم. اجازه دهید این مقاله را با چشمانی تر با چند بیت از حزین لاهیجی به پایان ببریم.

بهشت برین است ایران‌زمین/ بسیطش سلیمان‌وشان را نگین/ بود تا بر افلاک، تابنده هور/ ز بوم و برش، چشم بد باد دور. کسی کو به بینش بود دیده‌ور/ جهان را صدف داند، ایران گهر.

مهاجرت ایرانیان به روایت آمار

در ایـن جعبـه کوتاه می‌خواهیم کمی بیشـتر و فنی‌تـر درباره پدیده مهاجـرت بگوییم و کلیدواژه‌هایی را معرفی کنیم که علاقه‌مندان بتوانند خودشان تحقیق بیشتری کنند. نخست اینکه مهاجران ایرانی را می‌توان در یک دسته‌بندی کلی شامل سه بخش قرار داد. مهاجرت تحصیلی، مهاجرت اقتصادی-کاری و مهاجرت نامتعارف. به نظر می‌رسـد تعریف هر سـه روشـن باشـد. بنابر آنچه در کتاب سالنامه مهاجرتی ایران، چاپ سـال ۱۳۹۹ در دانشگاه صنعتی شـریف آمده، ۲۰ کشور اول میزبان ایرانیان عبارتند از: ایالات متحده آمریکا، امارات متحده عربی، کانادا، آلمان، انگلسـتان، ترکیه، سوئد، اسـترالیا، رژیم صهیونیستی، کویت، هلند، قطر، فرانسـه، نروژ، اتریش، دانمارک، ایتالیا، عراق، سـوئیس و بلژیک. این کشورها ممکن اسـت در سـال ۲۰۲۱م. تغییراتی داشته باشـند اما بخش زیادی از آن ثابت است. ایرانیان خارج از کشور غالبا مهاجران تحصیل‌کرده و متخصص هستند. آمارها نشان می‌دهد ایرانیان بالای ۲۵ سـال در این کشورها در سال‌های مختلف بین ۴۵ تا ۵۶ درصد تحصیلات دانشگاهی داشـتند. درواقع ایرانیان از جمله تحصیل‌کرده‌ترین مهاجران در جهان به شمار می‌روند. به روایت همین کتاب، در سال ۲۰۱۷م. نزدیک به ۷۵ درصد ایرانیان ساکن آمریکا تحصیلات بالای دیپلم یعنی دانشـگاهی داشـتند. روند دریافت ویزاهـای مختلف برای ایرانیان هم به جز دوره ریاست‌جمهوری «دونالد ترامپ» که کاهشی بود، معمولا افزایشی بوده اسـت. جمعیت ایرانیان ساکن کانادا هم از سـال ۱۹۹۰م. تا ۲۰۱۹م. افزایشی بوده است. همان‌طور که گفتیم ۲۰ کشور در فهرست مهاجرت ایرانی‌ها دیده می‌شوند، اما پنج کشور مقصد اصلی دانشجویان ایرانی هستند: آمریکا، ترکیه، آلمان، ایتالیا و کانادا. اگرچه طی چهار دهه آمریکا در جایگاه نخسـت بود اما سیاسـت‌های دوره «ترامپ» و افزایش برابر دلار و ریال، سـهم دیگر کشـورها ازجمله ترکیه را افزایـش داد. ترکیه ویژگی‌های قابل‌قبولی برای دانشجویان ایرانی دارد و به همین دلیل مقصد مطلوبی شده است. این موضوع هم فرصت‌هایی را پدید می‌آورد و هم می‌تواند تهدیدهایی را در بلندمدت در پی داشته باشد که هوشیاری می‌طلبد. باز مطابق با داده‌های کتاب سالنامه مهاجرتی ایران، روند بازگشت ایرانیان متخصص به کشور از اسفند ۱۳۹۴ه.ش تا فروردین ۱۳۹۹ه.ش به ۱۵۶۰ نفر رسیده اسـت. به عبارت دیگر از زمان آغاز رسمی طرح همکاری با متخصصان به‌طور متوسـط روزانه بیش از یک نفر متخصص به کشور بازگشته است. همچنین میل به مهاجرت در میان دانشجویان و فارغ‌التحصیلان ایرانی عبارتند از: ناامیدی از اصلاح امور کشـور، سطح درآمد و تناسب آن با هزینه‌ها، امکان پیشرفت شغلی، نظم و قانون‌مداری جامعه، علاقه به کسب سابقه تحصیلی یا شغلی در خارج از کشور، شایسته‌سالاری، امکان یافتن شغل، میل به تجربه زندگی در خارج از کشور مهم‌ترین دلایل مهاجرت دانشجویان و فارغ‌التحصیلان ایرانی ذکر شده اسـت. نکته پایانی که دلمان می‌خواهد در این نوشته کوتاه اشـاره کنیم، تمایل ۶۰ درصد دانشـجویان و متخصصان ایرانی به ایفای نقش در بهبود شرایط کشور است.

«محسن رنانی»، استاد اقتصاد و نظریه‌پرداز توسعه که نگران بحران مهاجرت است

مهاجرانی که با خود سرمایه‌های فردی و ملی را به دوردست می‌برند

«سورنا ستاری»، مهم‌ترین و پرتلاش‌ترین فرد در دولت است که برای بازگشت نخبگان می‌کوشد

دارالفنون جایی بود که توانست نخبگان را گرد هم آورد و از پراکنده‌شدن آنان جلوگیری کند